

## کودک و نوجوان



نقاشی‌ها از: سریر میرزاده

### بچه‌های عزیز!

شما می‌تونین مثل این دوستمون نقاشی‌های فودتون رو، برامون به آدرس پستی مجله (تهران، صندوق پستی ۸۸۶-۱۹۶۱۵) بفرستین تا با عکس و اسم فودتون، چاپ بشه.



مطالعه‌ی کتاب‌های خوب، مکالمه با مردمان شرافتمند گذشته است. «دکارت»

## بچه‌ها می‌دونین؟



### خورشید:

خورشید، یک ستاره است و بیش از ستارگان دیگر به زمین ما نزدیک می‌باشد؛ به همین دلیل، بزرگ‌تر و درخشان‌تر از آن‌ها به چشم می‌آید. ستارگانی که شب‌ها در آسمان می‌درخشند، کوچک به نظر می‌رسند زیرا از ما خیلی دورند. اگر زمین ما به این اندازه از خورشید دور بود، ما هم خورشید را بسیار کوچک می‌دیدیم.

### هوا:

ما می‌توانیم دودها و ابرها را ببینیم چون در هوا معلق هستند اما هوا که از گازهای اکسیژن و چند گاز دیگر که بی‌رنگ هستند، تشکیل شده، دیده نمی‌شود. از حرکت هوا، «باد» پدید می‌آید و در اثر باد، درختان و دریاها به جنبش می‌افتند و در این هنگام است که شما قدرت هوا را مشاهده می‌کنید.

## صورتحساب

شبی پسر بچه‌ای نزد مادرش که در آشپزخانه در حال پختن شام بود، رفت و یک برگ کاغذ به او داد. مادر، دست‌هایش را با حوله‌ای تمیز کرد و نوشته‌ها را با صدای بلند خواند. پسر با خط بچه‌گانه نوشته بود:

- |         |                                    |
|---------|------------------------------------|
| ۵ دلار  | • کوتاه کردن چمن باغچه             |
| ۱ دلار  | • مرتب کردن اتاق خوابم             |
| ۳ دلار  | • مراقبت از برادر کوچک‌ام          |
| ۲ دلار  | • بیرون بردن سطل زباله             |
| ۶ دلار  | • نمره‌ی ریاضی خوبی که امروز گرفتم |
| ۱۷ دلار | • جمع بدهی شما به من:              |

مادر به چشمان منتظر پسر نگاهی کرد، چند لحظه خاطرات‌اش را مرور کرد، سپس قلم را برداشت و پشت برگه‌ی صورتحساب پسر، این عبارات را نوشت:

- |     |   |
|-----|---|
| هیچ | • بابت سختی ۹ ماه بارداری که در وجودم رشد کردی            |
| هیچ | • بابت تمام شب‌هایی که بر بالین‌ات نشستم و برایت دعا کردم |
| هیچ | • بابت تمام زحماتی که در این چند سال کشیدم تا تو بزرگ شوی |
| هیچ | • بابت غذا، نظافت تو و اسباب‌بازی‌هایت                    |

و اگر تمام این‌ها را جمع بزنی، خواهی دید که هزینه‌ی عشق واقعی من به تو «هیچ» است. وقتی پسر آن‌چه را که مادرش نوشته بود خواند، چشمان‌اش پر از اشک شد و درحالی‌که به چشمان مادر نگاه می‌کرد، گفت: «مامان! دوستت دارم.» آن‌گاه قلم را برداشت و زیر صورتحساب نوشت: «قبلاً به‌طور کامل پرداخت شده!»



بی‌تا خداویسی

کارشناس علوم اجتماعی

